



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳)﴾

ملازم نبودن اختیار فرشته‌ها با مکلف بودن آنها

برخی از سؤالات مربوط به آیات گذشته این است که فرشتگان چون مختار هستند، پس مکلف می‌باشند؛ این تلازم تام نیست، چون تکلیف تنها در مدار اختیار نیست. اگر موجودی مختار بود، یک؛ و امکان عصیان و طغیان و کفر برای او فراهم بود، دو؛ چنین موجودی محتاج به هدایت انبیاست سه؛ و این در انس و جن و امثال آن هست. فرشته‌ها از آن جهت که منزّه از گناه هستند و شهوت و غضب در آنها نیست، در عین حال که مختار می‌باشند، مکلف نیستند؛ اما حالا جمیع فرشتگان عالم، حتی «ملائکة الأرض» این‌طور هستند، ما دلیلی بر آن نداریم؛ اما این فرشته‌های مأمور که مسئول بهشت، مسئول جهنم، مسئول وحی، مسئول «إماته» و مسئول «احیاء» هستند، وضع اینها همین‌طور است.

مطلب بعدی آن است که در جریان مراقبت، انسان باید بداند که این موجود چیست و سود و زیان آن چیست تا مراقبت کند؛ مثلاً اگر گفتند شما از فلان پرده چشم خودتان مراقبت کنید، این امتثال یک آشنایی کامل می‌خواهد که چشم چندپرده دارد و کار این پرده‌ها چیست؟ چه غذایی، چه مطالعه‌ای، چه دیدی و چه نگاهی برای این پرده‌ها سودمند یا زیانبار است؟ در جریان عمل صالح هم همین‌طور است؛ ما باید بدانیم که چرا بعضی از امور را که ما به آن علم داریم و هیچ تردیدی هم در آن نداریم، با این حال گاهی انسان آلوده می‌شود؟! سرش این است که واقعاً مرز علم از عمل و مسئول علم از عمل جداست! این مثال‌ها هم که گفته شد، برای همین جهت است. ما همان‌طوری که در بیرون، یعنی در بدن چشم و گوشی داریم که مسئول ادراک هستند و دست و پایی داریم که مسئول کار و حرکت می‌باشند و واقعاً هم چشم و گوش از دست و پا جدا هستند، در درون ما هم این چنین می‌باشد. ما یک عقل نظری داریم که مطالب را کاملاً می‌فهمد و یک عقل عملی داریم که او باید تصمیم بگیرد؛ این عقل نظری تصور و تصدیق و استدلال و قیاس و برهان به عهده اوست که این متولّی اندیشه است و آن عقل عملی که حضرت فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱، مسئول و متولّی اراده و عزم و نیت و اخلاص است.

بین جزم و عزم، به اندازه آسمان و زمین فاصله است، چون متولّی‌های آن دو فرق می‌کند. ما تا ندانیم در درون ما چه خبر است، مراقبت برای ما مقدور نیست، از چه چیزی مراقبت کنیم؟ به انسان عادی نمی‌گویند که شما مراقب باش تا فلان پرده چشم تو آسیب نبیند، چون او که نمی‌داند پرده چشم چیست! او نمی‌داند که چشم چندپرده دارد! تا معرفت نفس نباشد، تا شئون نفس نباشد، تا قوای نفس نباشد، تا ارزیابی قوای نفس نباشد و تا متولّیان شئون و گونه‌های نفس نباشد، مراقبت ممکن نیست.

بنابر این ممکن است که آدم به چیزی صد درصد علم داشته باشد و معصیت کند؛ مثل اینکه صد درصد مار و عقرب را می‌بیند؛ اما اگر انسان فلج باشد، می‌نشیند و مسموم می‌شود، برای اینکه چشم و گوش که فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَىٰ أَمِيرٍ»^۱ همین است! این عقل عملی را می‌گوید، نه عقل نظری! این عقل عملی که «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»، در مبارزه درون و در جهاد نفس به اسارت درآمده، این ویلچری است! لذا این شخص صد درصد آیه را می‌داند، روایت را می‌داند، حکم فقهی را می‌داند و معصیت می‌کند! لازمه آن علم، مراقبت بعد از آن معرفت است!

چگونگی جمع افعال الهی با جریان امور با اسباب

مطلب بعدی آن است که در جریان فرشته‌ها و اعمالی که انسان انجام می‌دهد، بنا بر قانون علیت که ذات اقدس الهی هرکاری را انجام می‌دهد، درست است که «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»^۲ هیچ کاری را خدا بدون سبب نمی‌کند و همان‌طوری که قواعد فقهی را ائمه (علیهم السلام) بیان فرمودند یا قواعد اصولی را مثل قاعده استصحاب و مانند آن بیان فرمودند، قواعد عقلی را هم بیان فرمودند که طبق آن بیانات فلسفه و کلام را راه‌اندازی کردند؛ یکی از آن قواعد عقلی آن است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُول»^۳ یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست، این سبب دارد. هم در نهج البلاغه این بیان نورانی حضرت امیر آمده است و هم در توحید مرحوم صدوق این به عنوان سخنان نورانی امام رضا (علیه السلام) است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُول»^۴؛ این تأیید می‌کند هم آنچه را که در بصائر الدرجات^۵ و سایر جوامع روایی آمده است که حتی کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد که «أَبَى اللَّهُ أَنْ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴. التوحید (للسدوق)، ص ۳۵.

۵. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج ۱، ص ۶.

يُجْرِي الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابٍ؛ امّا اگر ذات اقدس الهی هیچ کاری را بدون سبب نمی‌کند، روایت این نیست که «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِوَسِطَةٍ»، بلکه دارد که «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابٍ»؛ لذا آن جایی که ارواح انبیا و اولیا را شخصاً توقّی می‌کند و شخصاً کار انجام می‌دهد؛ مثل صادر اولی که خودش آن صادر اول را ایجاد کرد یا در حشر اکبر که همه را حتی ارواح انبیا را «إماته» می‌کند، با سبب انجام می‌دهد! منتها خوش سبب است، نفرمود که من هیچ کاری را بدون واسطه انجام نمی‌دهم، بلکه فرمود هیچ کاری را بدون سبب انجام نمی‌دهم! لکن مسبب اسباب خودش است. در بعضی از امور سبب خودش است - آن جا که بدون واسطه کار می‌کند - مثل اینکه «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)»^۱، آن جا که دیگر واسطه‌ای در کار نبود! غرض آن است که بین «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِوَسَائِطٍ» که سخنی باطل است، با «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابٍ» که سخنی حق است، فرق است، چون نفرمود من هر کاری را با واسطه انجام می‌دهم تا گفته شود که ارواح یک عدّه را که خودش توقّی و قبض می‌کند، چگونه قبض می‌کند؛ خودش قبض می‌کند و خودش هم سبب است. بنابراین ذات اقدس الهی هر کاری را با سبب انجام می‌دهد؛ حالا آن سبب گاهی به اذن او مدبّری از مدبّرات امر است و گاهی هم خود اوست.

نکته ادبی در سببی بودن «باء» در ﴿بِالْحَقِّ﴾

مطلب بعدی آن است که این کلمه «باء» که در ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾^۲ یا ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۳ آمده است، در حقیقت این «باء» بای «سببیه» است؛ منتها این سببی که آیات و روایات دارند، اعم از سبب فاعلی و غائی است، یک؛ و سبب داخلی است، دو؛ این سبب داخلی را به همان تعبیر منطقی می‌گویند ماده و

۱. غرر الأخبار، ص ۱۹۵.

۲. سوره انعام، آیه ۷۳.

۳. سوره دخان، آیه ۳۹.

صورت، جنس و فصل یا به تعبیر روز می‌گویند ذرات درونی که به اصطلاح «علل قوام» است. این «ب» در عربی همان بائی است که ما در فارسی می‌گوییم که می‌گوییم این بنا را با بتون ساختند یا این شیرینی را با روغن خالص درست کردند؛ این بایی را که ما در فارسی می‌گوییم، همان بایی است که عرب می‌گوید؛ منتها به سبب «قوام» است، نه به سبب «وجود».

علت را مستحضرید که به چهار قسم تقسیم کردند: علت فاعلی و غائی را می‌گویند اینها علل وجود هستند و علت مادی و صورت را می‌گویند علل قوام می‌باشند؛ یعنی ساختار درونی عالم با حق است! اگر یک شیرینی فروش گفت که من این شیرینی را با روغن خالص و با زعفران درست کردم، به این معنا نیست که این «باء»، بای سبب فاعلی یا غائی است، بلکه سبب قوام است. علل قوام، یعنی علت درونی، علل ایجاد - فاعلی و غائی - یعنی علت بیرونی؛ آن علت‌ها این شیء را به بار می‌آورند؛ ولی این شیء با این ساخته شده است. فرمود من جهان را با حق خلق کردم؛ مثل اینکه یک شیرینی فروش می‌گوید که من این شیرینی را با روغن خالص و زعفران درست کردم یا یک مهندس می‌گوید من این را با بتون درست کردم؛ یعنی محکم است که این بتون علت قوام اوست، نه اینکه علت فاعلی یا علت غائی آن باشد. این بای «سببیه» را نباید در سبب فاعلی یا در سبب غائی منحصر کرد، این در سبب داخلی است؛ یعنی ساختار هستی بر محور حق است که این معنای بای «سببیه» است.

پرسش: ماده چهار علت می‌خواهد؛ ولی مجردات آن چهار علت را نمی‌خواهد؟

پاسخ: نمی‌خواهد؛ ولی علت داخلی که می‌خواهد! ماده و صورت ندارد؛ ولی ساختار آن که حق است! کل عالم به حق ساخته شد، این ماده و صورت نیست! پیکره این عالم و بالاخره این وجود، وجود حق است و وجود حق آن

است که به هدف می‌رسد و یاوه نیست. فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱ و بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم در ذیل همین آیه این روایت هست که وقتی وجود حضرت کشاورزی می‌کرد، پای مبارک را بر روی بیل فشار می‌داد، این دهنه و تیغ بیل را به زمین فرو می‌برد، برای رفع خستگی این آیه را می‌خواند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ یعنی انسان یاوه نیست که بیاید و برود حساب و کتابی نباشد! ﴿بِالْحَقِّ﴾ خلق کردن؛ یعنی هدف دارد، ﴿بِالْحَقِّ﴾ که گفتند؛ یعنی حساب و کتابی دارد، ﴿بِالْحَقِّ﴾ خلق کردن؛ یعنی راهی دارد، پس این «ب» در عربی همان بایی است که ما در فارسی می‌گوییم؛ منتها این به علل قوام برمی‌گردد و نه به علل وجود. پرسش: خدا علت وجود است یا علت ماهیت؟

پاسخ: علت وجود است و وجود را که خلق کرد، ماهیت هم به تبع او جعل می‌شود، چون که ماهیت اصیل نیست.

مقصود از حول عرش با توجه به مادی نبودن آن

اما جریان «عَرَش» و «احوال العرش» و ﴿وَوَرَى الْمَلَائِكَةُ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾^۲ که فرمود یک عده حامل «عَرَش» هستند و یک عده هم در اطراف «عَرَش» می‌باشند، لازم نیست که این اطراف و حول مادی باشد؛ لازمه محدود بودن این است که اطراف داشته باشد. هر چیزی که مادی است اطراف دارد؛ اما هر چیزی که اطراف دارد مادی نیست! طرف داشتن، حول و حوش داشتن و حریم داشتن خصوصیت شیء محدود است؛ اگر شیئی نامحدود بود، مرزی ندارد تا ما بگوییم اطراف آن؛ اما اگر شیئی محدود بود - «ما سوی الله» این طور هستند، هر موجودی غیر ذات اقدس الهی محدود است - خارج محدوده او می‌شود حول او، بنابراین «عَرَش» از آن جهت که محدود است حولی دارد که یک عده در اطراف «عَرَش» هستند و اطراف «عَرَش» بودن هم مستلزم این نیست که «عَرَش»

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. سوره زمر، آیه ۷۵.

مادّی باشد. غرض آن است که هر موجود مادّی اطراف و حول و حوش دارد؛ امّا هر چه حول و حوش داشته باشد مادّی نیست. حول و حوش داشتن و اطراف داشتن و حریم داشتن، خاصیت محدود بودن شیء است. اگر شیئی محدود بود، مرزی دارد که بیرون مرز او می‌شود اطراف او، «عرش» این‌طور است! آن‌که نامحدود مطلق است، ذات اقدس الهی است و غیر خدا هر چه باشد محدود به احاطه الهی است؛ لذا اطراف «عرش» فرض دارد.

پرسش: «عرش» مگر قدرت خدا نیست؟!

پاسخ: قدرت نه! مدیریت و تدبیر خداست؛ تدبیر فعل اوست و فعل گاهی این‌جا هست و گاهی هم آن‌جا هست؛ غیر متناهی «لایقفی» است، نه غیر متناهی «بالفعل»! فعل ذات اقدس الهی نامتناهی است، برای اینکه از این طرف جوامع بشری را وارد برزخ می‌کند، از برزخ وارد قیامت می‌کند و از قیامت «الی الابد» وارد بهشت می‌کند، اینها همه فعل خداست و حدّی ندارد! امّا غیر متناهی «لایقفی» است که به این معنا انسان هم غیر متناهی «لایقفی» است، برای اینکه وقتی - انشاءالله - وارد بهشت شد، دیگر ابداً می‌ماند و دیگر سال و ماه که ندارد؛ امّا این غیر متناهی «لایقفی» است نه غیر متناهی «بالفعل»؛ مثل عدد که می‌گویند عدد غیر متناهی «لایقفی» است و شما هر چه روی آن بگذاری، باز جا برای افزایش عدد دیگر هست و این‌طور نیست که یک سقف مشخص داشته باشد و از آن به بعد دیگر عدد نباشد! از آن به بعد هم عدد هست! غیر متناهی «لایقفی» را فریقین امضا کردند؛ یعنی هم متکلم و هم فیلسوف هر دو امضا کردند، آن غیر متناهی «بالفعل» است که مشکل جدّی دارد و در غیر ذات اقدس الهی نیست. بنابراین ممکن است چیزی عرش خدا باشد و تدبیر الهی که غیر متناهی «لایقفی» است، براساس او استوار باشد و او خودش یک موجود محدودی باشد؛ بهشت همین‌طور است! هر موجودی که در بهشت است محدود است، امّا عملش نامتناهی است؛ یعنی غیر متناهی «لایقفی» است.

عدم رجوع تمامی مؤمنین و کفار محض هنگام رجعت به دنیا

در این قسمت فرمود که درباره رجعت درست است که کافر محض رجوع می‌کند، اما نه اینکه جمیع کفار محض «من الاولین و الآخِرین» رجوع کنند و همچنین درست است که مؤمن محض رجوع می‌کند، اما این طور نیست که جمیع مؤمنین از حضرت آدم تا ظهور حضرت (سلام الله علیه) هر چه مؤمن خاص بود، همه انبیاء، همه اولیاء، همه شهداء، همه صدیقین و همه صالحین رجوع کنند، بلکه عده‌ای که مؤمن خاص و کافر محض هستند ظهور می‌کنند. بنابراین نمی‌شود گفت که هر کافر محضی ظهور می‌کند، شاید آن کفاری که این جا محل بحث بودند که ﴿رَبَّنَا اَمْتِنَا اِنتَیْنِ وَ اٰحِیَّتِنَا اِنتَیْنِ﴾، اینها دربرزخ ظهور نکنند!

آگاهی بخشی ثمره احیای دربرزخ به خلاف رجعت

مطلب مهم در پاسخ این سؤال این است که این «احیاء» و «اماته» ای که در این جا آمده است «احیاء» و «اماته» ثمر بخش است؛ یعنی «اماته» و «احیاء» ای است که اینها را آگاه می‌کند که اینها واقعاً می‌فهمند خدایی هست و این کارها به دست اوست و اینها زنده شدند. در رجعت که رجوع به دنیاست، حیات دنیا این خصوصیت را ندارد؛ اینها قبلاً هم در عالم میثاق بودند ﴿اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ را ﴿بَلٰی﴾ گفتند، لکن وقتی به دنیا آمدند دیگر یادشان رفته است. خصوصیت دنیا این نیست که انسان همه معارف غیبی را که در درون او نهاده شده است به یاد داشته باشد؛ لذا در سوره مبارکه «انعام» دارد که اینها اگر از جهنم بیایند بیرون و وارد دنیا شوند، باز همان وضع سابق را دارند، چون خصیصه دنیا همین است.

در بعضی از روایات هست که هیچ عالمی پست‌تر از دنیا نیست: «مِنْ هَوَآءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا»^۲ از پستی دنیا این است که این همه عوالم خدا آفرید از گذشته و آینده، در هیچ عالمی

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۵.

خدا معصیت نشده و نمی شود مگر در دنیا و هرگز انسان «بما عند الله» نمی رسد، مگر به ترک دنیا؛ لذا از این عالم پست تر فرضی ندارد. بر فرض اینها در رجعت ظهور کنند و در دنیا بیایند، دیگر نمی توانند بگویند: ﴿أَمَتْنَا إِنْتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا إِنْتَيْنِ﴾. یک «احیاء» باورآوری نیست؛ لذا این نمی تواند مشمول باشد.

ناقلمی تفسیر زمخشری بر آیه دوباره اماته و احیا

حرف جناب زمخشری در کشاف می ماند که ایشان در کشاف می فرماید: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا إِنْتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا إِنْتَيْنِ﴾، این برابر آیه ۲۸ سوره مبارکه «بقره» باید تفسیر شود.^۱ آیه ۲۸ سوره «بقره» این است که ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا﴾ یک، ﴿فَأَحْيَاكُمْ﴾ دو، ﴿ثُمَّ يَمِيتُكُمْ﴾ سه، ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ چهار، پس دو «إماته» است و دو «احیاء»؛ بعد به این اشکال توجه می کند که آن آیه ۲۸ دارد قبلاً مرده بودید و ما شما را زنده کردیم؛ این آیه یازده سوره «غافر» دارد که قبلاً «إماته» کردی بعد «احیاء»، «إماته» غیر از «موت» است! این آیه دارد که اول «إماته» کردی بعد «احیاء» و بعد هم «إماته» کردی بعد «احیاء»؛ اما در آیه ۲۸ «بقره» دارد که اول «موت» بود و بعد «احیاء»، بعد «إماته» بود و بعد «احیاء» که دو «احیاء» هست و یک «إماته» و یک «موت»، شما این مشکل را چگونه حل می کنید؟! ایشان پاسخ می دهد که اصلاً در ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا إِنْتَيْنِ﴾، این «إماته» همان تعبیر ادبی رایج عرب است که می گویند: «ضيق فم الركبة و وسع اسفلها»؛^۲ مهندس به مقنی ها می گوید که دهنه این چاه را تنگ کنید، ذیل و درون این چاه را وسیع کنید. «ضيق فم الركبة» - «ركبة» یعنی چاه - «و وسع اسفلها»؛ این تعبیر ادبی و معروف عرب هست که می گویند، در حالی که چاه به وسیله مقنی ها تازه احداث می شود، چاهی نیست که کسی دهنه آن را تنگ کند و پایین آن را گشاد! «ضيق فم الركبة» یعنی «احداث الركبة ضيقة الفم واسعة الذیل»، پس «ضيق فم الركبة»؛ یعنی این «ركبة» دهنه آن تنگ و دامنه و ذیل آن وسیع باشد، این جا ﴿أَمَتْنَا﴾ یعنی «اوجدتنا میتین، اوجدتنا

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۵۴؛ «و ناهیک تفسیراً لذلك قوله تعالی ﴿و كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ و کذا عن ابن عباس رضی الله عنهما».

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۵۴.

امواتاً» نه اینکه ﴿أَمْتًا﴾؛ یعنی ما را «إماته» کردی! پس براساس قاعده ادبی و تمثیل عربی، این ﴿أَمْتًا﴾؛ یعنی «اوجدتنا امواتاً»، پس اگر به معنای «اوجدتنا امواتاً» شد، با آیه ۲۸ سوره مبارکه «بقره» هماهنگ است. نقدی که سیدناالاستاد^۱ و دیگران دارند این است که این دلیل می‌خواهد که ما بگوییم «إماته»؛ یعنی «ایجاد میتاً»، چون آن‌جا ما شاهد داریم؛ امّا این‌جا با اینکه مسئله «إماته» فراوان است، شاهد نداریم!

این دو «إماته» و دو «احیاء» اثربخش هستند؛ «إماته» و «احیاء»یی هستند که آدم را آگاه می‌کنند، البته آگاهی مستمری که دیگر ملحق به غفلت نیست؛ نظیر آنهایی که به دنیا برمی‌گردند و باز هم از یادشان می‌رود یا از عالم «أُلت» آمدند و یادشان رفته است. «إماته»ای که شهود الهی به «میت» را به همراه داشته باشد، این برای مرگ به بعد است و در دنیا که عالم غفلت است، «إماته» این اثر را ندارد. پس ما این‌جا که هیچ قرینه‌ای نداریم، بر فرض این را شبیه آن‌جا که قرینه داریم - البته نباید این کار را کنیم - کردیم ﴿أَمْتًا﴾؛ یعنی «اوجدتنا امواتاً» تا با آیه ۲۸ سوره «بقره» هماهنگ باشد؛ ولی این «إماته» آن «إماته» دنیا نیست، زیرا این «إماته»، «إماته»ای است که با شهود و حضور و اعتراف همراه است. بنابراین نمی‌شود گفت این آیه محل بحث؛ یعنی یازده «غافر»، با ۲۸ سوره مبارکه «بقره» همراه است.

یک حرف لطیفی در آخر بحث زمخشری دارد که می‌گوید مگر اینکه این‌طور معنا کنیم و بگوییم - چون ایشان می‌گوید اگر ما این‌طور معنا نکنیم سه «احیاء» داریم: «احیاء»ی در دنیا، «احیاء»ی در برزخ و دیگری هم «احیاء»ی در معاد^۲ - این تفتّن، تفتّن خوبی است؛ البته این حرف لطیف مشکل ایشان را حل نمی‌کند. می‌گوید

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱۳ و ۳۱۴؛ «و قيل: المراد بالإمامة الأولى حال النطفة قبل ولوج الروح وبالإحياء الأولى ما هو حال الإنسان بعد ولوجها وبالإمامة الثانية إمامته في الدنيا وبالإحياء الثانية إحياءه بالبعث للحساب يوم القيامة والآية منطبقة على ما في قوله تعالى: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّنُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ و لما أحسوا بعدم صدق الإمامة على حال الإنسان قبل ولوج الروح في جسده لتوقفها على سبق الحياة فتحلوا في تصحيحه تحولات عجيبة من أراد الوقوف عليها فليراجع الكشف و شروحه».

۲. الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۴، ص ۱۵۵؛ «من جعل الإمامتين التي بعد حياة حياة الدنيا والتي بعد حياة القبر لزمه إثبات ثلاث إحياءات و هو خلاف ما في القرآن، إلا أن يتمحل فجعل إحداها غير معتد بها أو يزعم أن الله تعالى يحييهم في القبور و تستمر بهم تلك الحياة فلا يموتون بعدها و يعدّهم في المستنئين من الصعقة...».

بعضی‌ها وقتی وارد صحنه برزخ شدند، زنده وارد قیامت می‌شوند که در ﴿فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ جزء مستثنا هستند ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ﴾؛^۱ اینها که جزء ﴿مَنْ شَاءَ﴾ هستند، اینها دو «احیاء» دارند، نه سه «احیاء»، چرا؟ برای اینکه اینها از دنیا مُردند و وارد حیات برزخ شدند، از حیات برزخی برای ابد زنده هستند و دیگر آن «صعقه» دامن‌گیر اینها نمی‌شود که اینها مدهوش شوند، بمیرند و دوباره زنده شوند؛ این از لطایف خوبی است که ایشان متفطن شدند؛ اما مشکل اساسی و دقیقی که باید می‌کردند، آن مشکل اساسی همچنان باقی است.

سودآور شدن حیات دنیوی با حضور و مراقبت

«إماته» و «احیاء» است که سودآور است؛ «إماته» و «احیاء» سودآور، «إماته» و «احیاء» برزخی است، وگرنه در این عالم نعمت‌های فراوانی خدا به آدم می‌دهد؛ حیات و برکات داده است، در حالی که بسیاری از افراد - حتی مسلمان - اسلامی حرف می‌زنند و قارونی فکر می‌کنند! می‌گویند: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾،^۲ این خطر برای خیلی از ماها هم هست که بگوییم ما سی، چهل سال زحمت کشیدیم و خودمان عالم شدیم! مگر قارون غیر از این می‌گفت؟! گفت من خودم زحمت کشیدم و مال پیدا کردم ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾.

این خطر قارونی که انسان، اسلامی حرف بزند و قارونی فکر کند، دامن‌گیر خیلی از ماها هست! این است که فرمودند هرکاری که می‌کنید اول «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید،^۳ این مراقبت است و قرنطینه است، البته ثواب خود را دارد و حرفی در آن نیست؛ هر حرفی، هر کاری و هر فکری را می‌گویند اول «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید، این «بِسْمِ اللَّهِ» گفتن یا اینکه آدم می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یا می‌گوید: «به نام خدا»، عمده این است که این شخص قرنطینه است. هر کاری که آدم انجام می‌دهد، یک لحظه فکر کند که بتواند در آن حال بگوید خدایا به نام تو! خوب این کار

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

۳. التوحید (للصدوق)، ص ۲۳۲؛ «عَنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...».

یا واجب است یا مستحب، این حرف یا واجب است یا مستحب؛ دیگر این سخن که من خودم چهل سال زحمت کشیدم و به این جا رسیدم که با سخن قارون فرقی نمی‌کند! «مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»، اگر این‌طور است، دیگر نمی‌گوییم که ما خودمان زحمت کشیدیم. بنابراین وضع دنیا این است و به ما هم گفتند که در شب و روز هر کاری که می‌کنی اول بگو «بِسْمِ اللَّهِ!» یک لحظه آدم بگوید خدایا به نام تو! ولو اینکه آدم زبانی نگوید، این قرنطینه است! این بهترین راه برای مراقبت است! آن وقت مواظب گفتار و رفتار خود است. گفتند چه در نماز و چه غیر نماز همین آیه را بخوانید و در تعقیبات است که «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۱ که این حیات دنیوی، می‌شود مانند حیات برزخی! این حیات، می‌شود حیات معاد! این حیات حیاتی است که شهود و حضور را به همراه دارد! بنابراین نمی‌شود گفت که آیه ۲۸ سوره مبارکه «بقره» با این آیه هماهنگ است.

نگرش غیر مؤمنین بر مسئله حیات و مرگ و تصحیح آن با بیان امام حسین(ع)

می‌ماند بحثی درباره همین حیات که در سوره مبارکه «صافات» گذشت و دو آیه‌ای که در سوره مبارکه «دخان» هست. آن دو آیه‌ای که مربوط به سوره مبارکه «دخان» است عبارت از این است که آنها می‌گویند ما غیر از یک «موت»، «موت» دیگری نداریم. در سوره مبارکه «دخان» این دو آیه هست که یک‌بار انکار دو حیات است و دیگر اینکه ذات اقدس الهی می‌فرماید اینها که منکر می‌باشند، غافل هستند از اینکه دو حیات را باید پشت سر بگذارند! سوره مبارکه «دخان» آیه ۳۴ به بعد این است که ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ * إِن هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾^۲ می‌گویند: ما یک مرگ داریم و تمام می‌شود! مرگ آخر خط و پوسیدن است! نه اینکه از پوست به در آمدن باشد! این بیان نورانی سیدالشهداء(سلام الله علیه) در آن مجبوحه روز عاشورا که «وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنْ

۱. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

۲. سوره دخان، آیات ۳۴ و ۳۵.

الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ»^۱ خیلی مهم است! در آن ببحوحه‌ای که وقتی عمر سعد ملعون خودش تیر انداخت بعد تیراندازی شروع کرد «وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ»؛ مثل قطرات باران تیر می‌آمد که حضرت در آن حال دارد مرگ را معنا می‌کند، گویا اصلاً میدان جنگ نیست! فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»^۲؛ فرمود اصحاب و فرزندان من! مرگ چاله نیست! مرگ گودال نیست! مرگ چاه نیست! مرگ پل است! آدم با مُردن در چاله و چاه نمی‌رود، با مُردن عبور می‌کند! خیلی حرف است! «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»؛ زودتر عبور کنید! منتها آدم با ره‌توشه خودش یک پل محکم بسازد، چون زیر آن گودال است و مراقب باشد که نیفتد! مرگ پوسیدن نیست، از پوسیدن به درآمدن است، چاله نیست، گودال نیست، خفره نیست، معبر و پل است، این حرف تازه‌ای است که انبیا آوردند! فرمود: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»؛ نمی‌پوسید، بلکه از پوست به درمی‌آید! این حرف را حضرت آن روز زد.

حالا در قبال آن سخن شما این حرف را می‌بینید: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ که می‌گویند مرگ چاله و پوسیدن است، آدم که می‌میرد می‌پوسد، همین! این با آن خیلی فرق می‌کند! این حرف را در آیه ۳۵ سوره مبارکه «دخان» از آنها نقل فرمود، ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾ و دلیل آن هم این است که پدران ما رفتند و از قبرستان برنگشتند، اینها خیال می‌کنند که حیات «بعد الموت» یعنی دوباره از قبرستان برگردند ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳.

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف (فهری)، ص ۱۰۰.

۲. معانی الأخبار، النص، ص ۲۸۹.

۳. سوره دخان، آیه ۳۶.

نگرش مردان الهی به مسئله حیات و مرگ

در سوره مبارکه «صافات» که بحث آن قبلاً گذشت، مؤمنین جواب می‌دهند؛ آیه ۵۸ به بعد سوره مبارکه «صافات» این بود: ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمُتِّينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى﴾؛^۱ آیا ما فقط یک بار می‌میریم و تمام می‌شود می‌رود؟ ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾؛^۲ این حرف مؤمنین است که ما از این جا که رخت بربستیم، از چاه وارد چاه نمی‌شویم، از مرگ و از این پل عبور می‌کنیم، آن طرف آب خبری است و اگر کسی بیراهه رفته بود آن طرف پل آسیب می‌بیند، ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمُتِّينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾، پس این حرف مردان الهی است. اما در سوره مبارکه «دخان» که گذشت به اینها پاسخ داده شد؛ این آیه ۳۴ به بعد سوره «دخان» این بود: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ * إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى﴾ که در سوره «صافات» به اینها پاسخ داده شد.

جایگاه ویژه متقین در حیات اخروی

اما درباره متقین که این بحث جدایی دارد. آیه ۵۱ به بعد سوره مبارکه «دخان» این است که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۳ که این ﴿مُتَقَابِلِينَ﴾ هم از آن تعبیرات بلند قرآنی است؛ به این معنا که تمام بهشتی‌ها روبه‌روی هم هستند! چگونه فرض می‌شود که تمام بهشتی‌ها روبه‌روی هم باشند؟! ﴿عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۴ همه روبه‌روی هم هستند! در دنیا وقتی دو طرف صف کشیدند، چند نفری روبه‌روی هم می‌باشند؛ اما اولین و آخرین در بهشت روبه‌روی هم باشند چیست؟! هیچ غیبتی ندارند، پشت‌سر کسی حرف نمی‌زنند و غیابی نیست، گفتند آن ﴿عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ آن وقتی است که به حضور ذات اقدس الهی بار یافتند که

۱. سوره صافات، آیات ۵۸ و ۵۹.

۲. سوره صافات، آیه ۵۹.

۳. سوره دخان، آیات ۵۱-۵۳.

۴. سوره صافات، آیه ۴۴.

آنجا مَشْهَد محض است، شهود صرف است، حضور محض است که هیچ غیبت و حجابی نیست، همه یکدیگر را می‌بینند و هیچ‌کسی از دیگری غایب نیست.

﴿مُتَقَابِلِينَ﴾ که درباره اینها در آیه ۵۵ به بعد سوره «دخان» فرمود: اینها کسانی هستند که ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ - این اولای نسبی است، گرچه تحقیق نهایی آن باید در سوره مبارکه «دخان» بیاید - فرمود اینها یک مرتبه در دنیا مُردند و زنده مستقیماً وارد بهشت شدند و دیگر نردند؛ از اینها معلوم می‌شود که در نفخه صور:

ما زنده به ذکر دوست باشیم *** دیگر حیوان به نفخه صور^۱

اینها به اسم «الله»، مظهر «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۲ زنده هستند و اینها که زنده می‌باشند مرگی ندارند! فقط یک‌بار از دنیا مُردند که دنیا اساسی ندارد؛ اینها زنده وارد برزخ شدند، زنده وارد صحنه قیامت می‌شوند و زنده هم وارد بهشت می‌شوند، همان مرگ دنیا را چشیدند. در همه این نفخه صور، یک عده را قرآن استثنا کرده است، فرمود: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^۳ اگر اینها جزء آن گروه باشند، اینها ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾. اگر این توجیه برای آن بحث کافی نبود - انشاء الله - وقتی به سوره مبارکه «دخان» رسیدیم، آن توجیه بیان خواهد شد. امروز چون روز رحلت وجود مبارکه فاطمه معصومه کریمه اهل بیت است، همه این بحث‌ها نثار روح مطهر آن بی‌بی و ثواب بحث‌ها هم نثار آن ذات مقدس و اهل عصمت و طهارت باشد!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. دیوان سعدی، غزل ۳۰۳.

۲. الدرود الواقیة (ابن طاووس)، ص ۸۱ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۳۶.

۳. سوره زمر، آیه ۶۸.

